



## زنده باد حاکمیت مردم

### مرگ بر دیکتاتور



## علیرضا داوودی از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب اصفهان درگذشت

علیرضا داوودی از فعالین چپگرای دانشگاه اصفهان که در سال گذشته مدتی را در زندان بود و در سالهای اخیر با انواع احکام انضباطی و تعلیقی در دانشگاه روبرو شده بود در سن ۲۶ سالگی درگذشت. علت درگذشت این فعال دانشجویی ایست قلبی اعلام شده است.

## چهارشنبه ۷ مردادماه ۱۳۸۸



## لیست جان باختگان شناسایی شده به ۷۸ نفر رسید

خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران اعلام کرد که از جانباختگان کشتارهای اخیر نیروهای نظامی جمهوری اسلامی تعداد ۷۸ شهید تاکنون شناسایی شده اند. لازم به ذکر است که هنوز ابعاد کامل کشتارها مشخص نشده است.



## ندا زنده است در قلب های مردم فردا

فرد، اعتراض و واکنش همه جامعه را در پی دارد. برادر کیانوش آسا نیز به شیوایی می گوید: وظیفه ماست که صدای کیانوش را به همه برسانیم. گریه و زاری برای خلوت ماست آنچه وظیفه داریم در بین مردم و در جمع های خودمان این است که خون آنها برای چه ریخته شد؟ برادر من چه گناهی مرتکب شده بود که حتما من برادرش نمی توانستم چهره او را در پزشکی قانونی تشخیص بدهم؟ چه اتفاقی برای او افتاده بود؟ اگر ۲۵ خرداد به پهلویش تیر خورد، چرا یک گلوله صورتش را از هم پاشیده بود؟ این تیر دوم چه زمانی شلیک شد؟ چرا او در ۲۵ خرداد تیر خورد ولی ۲۹ خرداد زمان فوتش اعلام شد؟ در این چند روز چه بلایی بر سر برادرم آمد؟ صدای ما را به مردم برسانید. این وظیفه همه است. آری، مردم به رغم ترور گسترده دولتی و تلاش های برخی برای معطوف کردن مردم به سوگواری و گریه های خاموش در حین گوش سپردن به تلاوت قرآن، عزم کرده اند که بیدار باقی بمانند، آزادی دیگر دربندان ضحاک عصر را مطالبه کنند و با فریادهای عاصی خود، محاکمه مسئولین، آمران و عاملان کشتارهای اخیر را طلب کنند. خاموشی سرآغاز فراموشی است. مردم اما در مسیر آگاهی و هوشیاری گام برمی دارند.

از تمام شهرهای ایران خبر می رسد که انبوه مردم برای بزرگداشت چهلمین روز شهادت تعداد کثیری از معترضین به حکومت قلب و سرکوب آماده می شوند. همچنین در بسیاری از شهرهای جهان نیز مراسمی در یادبود شهادت انقلاب جاری ایران برگزار می شود. در تازه ترین تحولات مربوط به مراسم چهلم ندا و دیگر شهدای روز شنبه سیاه، حکومت در اقدام زنده و غیرانسانی دیگری با تهدید مانع از حضور خانواده ندا بر سر مزار دخترشان در پنجشنبه شده اند. مادر ندا که حق بدیهی او مبنی بر حاضر شدن بر سر مزار دخترش توسط حکومت الهی علی خامنه ای زیر پا گذارده شده است به زیبایی و درستی گفته است:

## امروز ندا فقط فرزند من نیست. فرزند همه مردم است.

حکومت هنوز می پندارد که افراد جامعه همان انسانهای تک افتاده و جدا از هم روزهای پیش از ۲۲ خرداد هستند. قدرت کور نمی تواند ببیند و یا نمی خواهد ببیند که تمام افراد جامعه اکنون یک پیکره ی عظیم را تشکیل می دهد که جان باختن هر فردی، همگان را داغدار می کند. تعدی به هر فرد، تعدی به همگان است و زایل کردن حق هر

## فشار از پایین، چانه زنی در بالا یا

فشار از پایین، قدرت مردمی از پایین؟ مردم خیابان ها را ترک نمی کنند. فردا خیابان های شهر دوباره از آن مردم می شود. گروه های مختلف مردم و بی شمار شهروندان معترض در تدارک یادبودی گسترده برای شهدا و جان باختگان انقلاب جاری ایران اند. تاکنون اسامی و مشخصات ۷۸ شهید منتشر شده است. بسیاری از خانواده ها نیز به دلیل فشارهای نیروهای اطلاعاتی و امنیتی حکومت سکوت کرده اند و هنوز اندوه عظیم خود را با دیگر مردمان قسمت نکرده اند. این کشتارها با فرمان صریح و مستقیم علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی در نماز جمعه ۲۹ خرداد آغاز شد. او گفت که از فردا هر کس برای اعتراض به خیابان بیاید مسئولیت جان خود را خود برعهده دارد. مردم اما این مسئولیت را برعهده گرفتند و در برابر گلوله و قمه و چاقوی ولایت، به خیابان آمدند تا حق خود را از حکومت جور طلب کنند. شقاوت و سبیت گاردهای کشتار ولایت بی مانند بود. دستور آن بود که با حداکثر خشونت فضای رعب را به مردم تحمیل کنند و سکوت گورستانی را بر جامعه تحمیل. آن دلقت میانمایه، احمدی نژاد، با ماشین های مخالف کشی سپاه و بسیج ابزار اجرای رهنمودهای ولایت فقیه را برعهده گرفت. باندهای ردالت و شقاوت چشم به تجربه دهه شصت داشتند و موفقیت مطلق ترور دولتی را متصور بودند. اما زهی خیال باطل.

این بار تنها گروهی کوچک و بیستاز در صف مقدم اعتراض نبودند تا ایثار جانشان حتی، سنگرهای مقاومت خیابانی مردم را از سقوط نجات ندهد. این بار کل جامعه برخاسته بود و سنگرهای خیابانی خود را در مقابل اقلیت تبهکار برپا کرده است. در این مبارزه خونین، مبارزه میان مردمی که مسلح به

دارد توسط جامعه برگزیده شود و در مقابل آن پاسخگو بوده و تحت نظارت جامعه باشد. وجود نهادهای نظامی همچون سپاه و بسیج که به راحتی در دستان عده ای تشنه قدرت به ابزار کشتار مردم تبدیل می شوند برای مردم ضرورتی ندارد. جامعه خود می خواهد تعیین کند که به چه نهادهایی برای امنیت خود نیاز دارد و چه سازوکاری در آنها بایست برقرار باشد. رئیس دانشگاهی که توسط دانشجویان و اساتید و کارمندان دانشگاه برگزیده نشده باشد و توسط قدرتی ورای جامعه منصوب شده باشد به راحتی و همانطور که اتفاق افتاد در کشتار دانشجویان همراه گاردهای کشتار می شود. نمایندگان مجلسی که تحت حاکمیتی غیر از حاکمیت مردم انتخاب می شوند در چنین روزهایی نشان می دهند که نه نماینده ی مردم، بلکه کارمندان و مواج بگیران بی اراده ی حاکمیت کودتا و ترور هستند. مردم خواهان آن هستند که نظام اجتماعی نوینی را شکل دهند که در آن در محیط کار خود، در محل زیست خود، در شهر زندگی خود، نحوه ی اداره و مسئولیت ها توسط مردم و به طور واقعی تعیین شوند و منبع مشروعیت و قانونیت جامعه باشد نه گروهی که خود را عالمان دینی می دانند و داعیه جانشینی خدا بر روی زمین را دارند. جامعه برای این خواسته ها و این چشم اندازهاست که با تمام آنچه دارد، و تمام آنچه حکومت کنونی برای آنها باقی گذارده، یعنی جان خود به میدان آمده اند. اگر به اراده ی آنها بنگرید، متوجه می شوید که آنها این هدف را به دست خواهند آورد.

تلاش می کنند بتوانند با پشتوانه قدرتمندی تری در لابی های قدرت در دالان های مجلس و کابینه و پستوهای محفوظ قدرت، امتیازات بیشتری از گروه دیگر حاکم که علنا و صراحتا دشمن مردم هستند اخذ کنند. در این دیدگاه مردم با تحمل هزینه های فشار آوردن از پایین بر یک قدرت استبدادی و بیرحم، به بخش معتدل تر دایره ی بسته ی حاکمان این امکان و توان را می دهند که در مقابل جناح دیگری که متکی بر نیروهای نظامی و سرکوبگر است خرده اصلاحاتی را تحمیل کند. اما این منطق شاید در سالهای پیشین و در جنبش هایی خردتر و نحیف تر خریداری داشت اما در روزهای پس از ۲۲ خرداد هر جیرانی که چنین راهبردی را در دستور کار خود قرار دهد خود را منزوی کرده و پشتوانه مردمی را از دست می دهد. امروزه مردم به این نتیجه رسیده اند که هیچ چک سفید امضایی به هیچ لایه ای از سیاستمداران حاکم، مصلحان و یا تغییرخواهان نمی دهند. آنان کنترل خود بر تمام امور را می خواهند. حاکمیت گروهی روحانی به عنوان مقام رهبری و شورای نگهبان و مجلس خبرگان، که با نهادهای نظامی و قدرت های اقتصادی پشتیبانی می شوند که در مقابل مردم هیچ گونه پاسخگویی ندارند در تقابل مستقیم با حاکمیت مردم بر سرنوشت خود است. فشار از پایین تنها با کسب قدرت از پایین و توسط مردم به بهبود وضعیت واقعی مردم منجر می شود. مردم خواهان آن هستند که قوانین اجتماعی جامعه خود را خود و آزادانه تعیین کنند. آنها می خواهند هر نهادی که در جامعه وجود

## اخبار کوتاه

**بیانیه جدید کانون نویسندگان ایران**

مردم داغدیده و آزاده!

دستگیری، ضرب و شتم، شکنجه و کشتار وحشیانه ی مردم معترض چنان ابعاد گسترده یی یافته و وجدان عمومی را چنان جریحه دار کرده که حتی صدای کسانی را درآورده است که خود در این جنایت کم سابقه شریک جرم اند . در روزهای آغازین این سرکوب گمان می رفت که شمار جان باختگان، دستگیرشدگان و ناپدیدشدگان چندان زیاد نباشد. البته سانسور خبری و تحریف واقعیت این کشتارها در پیدایش این تصور بی تاثیر نبود، اما به تدریج روشن شد که شمار قربانیان به مراتب بیش از آن است که تصور می شد. ابتدا به بسیاری از خانواده هایی که با مراجعه به دادسرا و زندان پی گیر سرنوشت وابستگان خود می شدند گفته می شد که دستگیرشدگان به زودی با قرار تأمین آزاد خواهند شد. اما چندی نگذشت که به جای آزادی، اجساد قربانیان را تحویل خانواده ها دادند. ولی در واقع، قربانیان یا در خیابان ها با شلیک مستقیم گلوله از پا درآمده اند یا در اثر ضرب و شتم، تجاوز و شکنجه های بربرمشنانه در زندان ها،کلانتری ها، خانه های مخفی و ... جان باخته اند یا نیمه جان به بیمارستان ها برده شده و در آن جا به خانواده ها تحویل شده اند.

هم از این روست که با روشن شدن ابعاد پشت پرده ی این جنایت های عظیم، اکنون خواست معرفی و مجازات آمران و عاملان این کشتار به خواست عموم مردم تبدیل شده است. کانون نویسندگان ایران که از جمله ی نخستین نهادهای آزادی خواه است که این خواست را مطرح کرد، اکنون در کنار مردم همان خواست را به گونه یی قاطع تر، صریح تر و شفاف تر مطرح می کند:

مسئبان کشتارهای اخیر در هر رده و مقامی باشند باید به مردم معرفی شوند و در دادگاه صالح به مجازات برسند.

کانون نویسندگان ایران ۶ مرداد ۱۳۸۸

### اتهام محاربه به جوانان در کردستان

فعالان حقوق بشر در ایران می گویند پنج جوان اهل کردستان روز یکشنبه هفته جاری در دادگاه انقلاب شهر سنندج به اتهام محاربه محاکمه شدند. پنج جوان اهل روستای نگل سنندج به نام های «هوشیار احمدی ، بهمن سعیدی ، جهانبخش احمدی ، سیروان محمودی و سیوان رحیمی» که در اواخر زمستان سال گذشته در روستای نگل توسط نیروهای امنیتی دستگیر شده بودند روز یکشنبه مورخ ۴ مردادماه در شعبه یک دادگاه انقلاب سنندج به ریاست قاضی بابایی به اتهام محاربه محاکمه شدند. اتهام محاربه برای شهروندان مورد اشاره که می تواند به صدور حکم مرگ نیز منتهی شود موجی از نگرانی را در میان خانواده و نزدیکان آنان ایجاد نموده است. هر چند از مصادیق اتهام وارده اطلاعی در دست نیست اما زندانیان مذکور همواره بر رد این اتهام تاکید کرده اند.

### روزنامه سبز و ادعاهای بنفش

پس از انتشار روزنامه خیابان و انتشار گسترده آن از روز ۲۹ خرداد، روزنامه های دیگری نیز به صورت اینترنتی و با فرمت پی دی اف متولد شدند که به صورت عمده از طریق ایمیل توزیع می شوند. از میان این روزنامه ها می توان به ندانیوز، کلام سبز و روزنامه سبز اشاره کرد. روزنامه سبز که به شکلی بسیار ابتدایی تهیه می شد، کمی فرم روزنامه خود را بهبود بخشیده و پس از ۱۴ شماره پیش شماره، روز ۴ مرداد شماره نخستین خود را منتشر کرده است. از نکات جالب این روزنامه که داعیه حرفه ای بودن را دارد آن است که در کنار نام روزنامه ذکر شده: اولین روزنامه ایمیلی. و سردبیر آن در یادداشت خود اشاره کرده که احتمالاً این روزنامه اولین روزنامه ایمیلی جهان است. عجیب است که این روزنامه در ایران اولین نیست حال چگونه در جهان اولین شده؟ روزنامه نگاران رسانه های بزرگ و رسمی گویا چندان با کار کردن در شرایط غیر رسمی و رسانه های آلترناتیو آشنا نیستند، چرا که در ادعای تعجب آور دیگری در شماره ۴ مرداد خود تیراژ روزنامه را ۴۲۵۰۰۰ ذکر کرده اند. می توان چنین اندیشید که این روزنامه نگاران محترم هنوز به دلیل اینکه به رسانه های چاپی عادت دارند، متوجه نبوده اند که تیراژ مفهومی بی معنا در روزنامه ای پی دی افی است که از طریق ایمیل توزیع می شود و تولید کنندگان روزنامه هایی این چنینی، قادر به تعیین رقمی به عنوان تیراژ نیستند، اما ذکر این رقم مشخص گمان ناآشنایی با فضای جدید را کمرنگ و گمان های دیگری را تقویت می کند. در جای دیگری از یادداشت سردبیر، ابراز امیدواری شده که انتشار روزنامه سبز سبب شود خبرها و نظره‌های جنبش از یک مرکز برای همگان منتشر شود و از تعدد منابع گوناگون جلوگیری کند. آرزوی یکدست شدن و متمرکز شدن جریان های اطلاعاتی ممکن است برای برخی از سیاستمدارانی که در جنبش کنونی مردم ایران نیز فعالند و تمایل به حذف تمام صداهای دیگر دارند شگفت نباشد اما چنین آرزو و امیدی از سوی برخی فعالین رسانه ای حیرت انگیز است. آن هم کسانی که فعالیت خود را در مقابله با سانسور رسانه ای حاکم تعریف می کنند. بنیان گذاران روزنامه سبز، خانه فیلم مخملیاف، سازگار، نوری زاده و هوشنگ اسدی هستند.

### یورش ارتش و پلیس مسلح عراق به ساکنین شهرک اشرف



روز سه شنبه هشتصد نیروی ارتشی و دویست نیروی پلیس عراق مجهز به اسلحه و تجهیزات سرکوب به شهرک اشرف در عراق حمله کرده و کنترل این شهرک خودگردان را در دست گرفتند.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، یک مقام نظامی ارتش عراق در عقبویه در مورد حملات امروز گفت، مذاکرات برای ورود مسالمت آمیز نیروهای عراقی به پایگاه اشرف به جایی نرسید، از این رو تصمیم گرفته شد پایگاه با توسل به نیروی نظامی تحت کنترل درآید.

یک سخنگوی ارتش عراق نیز با تأیید تصرف پایگاه اشرف اظهار داشت که برای این امر به دستور دفتر نخست وزیری عراق دو لشکر متشکل از چهارصد تن از نفرات ارتش و پلیس از دو استان «دیاله» و «نصره» عملیات نظامی علیه پایگاه را بر عهده داشتند.

سازمان مجاهدین خلق ایران، آمریکا را مسئول حفاظت از جان ساکنین اشرف دانسته و از دبیر کل سازمان ملل و سازمان های حقوق بشر بین المللی خواسته است برای

## تو این همه هیاهو رسانه ملی کو؟

صداوسیمای ایران متجاوزی است که روزانه چندبار حین تجاوز شما را متهم به خودفروشی می کند. روابط عمومی بیت رهبری لحظه ای از زیر بار رسالت تحریف و وارونه جلوه دادن زندگی مردم شانه خالی نمی کند. مردم خیابان شباهتی به آدمک های سیما ندارند وقتی اینطور است بدانید کاسه ای زیر نیم کاسه است. آدمک های تلویزیون یا سفیدند یا سیاه، لیخند اول از تسلیم آخر و هجله و عروسی خبر می دهد. اگر خندیدی و به هجله نرفتی قطعاً فاسدی. این رویکرد صداوسیما نه به زن که تمامی وقایع و رخدادهاست. کودتا آن مراسم عروسی است که رژیم ترتیب داده بود برای آنان که با لیخند پای صندوق رای آمدند و چون تسلیم متجاوز نشدند اوباش نامیده شدند. صداوسیما در اجرای سناریوی خود با مردمی مواجه شد که سناریواش را نخواندند سناریویی که مفسدین در آن یا به سزای عمل خود می رسند یا به یک باره استحاله شده، تمکین می کنند. مردم جامه دران و سینه چاک این بار پنهان نکردند که مورد تجاوز قرار گرفتند و مجازات متجاوز را خواستند. شاید این نخستین بار بود که تجاوزدیده خود را گناهکار نپنداشت و تمام تهمت ها را به جان خرید.

نقش صدا و سیما در کودتا همین بود؛ وارونه جلوه دادن همه چیز، وارونه کردن جایگاه جانی و قربانی، اما چنان ناشیانه صحنه تجاوز را به خودفروشی تغییر داد که داد بسیاری عوامل پشت صحنه درآمد. صدای ضجه ها و خردشدن استخوان های ملت را همه دیدند و شنیدند.

ماموریت کودتایی صداوسیما از مدت ها پیش از کودتا آغاز شده بود اما در دوره تبلیغات ریاست جمهوری و نمایش های تلویزیونی کاندیداها به اوج خود رسید. هنوز رای گیری در شعب اخذ رای ادامه داشت که مصاحبه هایی با طرح این پرسش پخش شد «اگر کاندیدای شما شکست بخورد چه می کنید؟» و به این ترتیب صدا و سیما برای تجاوزی همه جانبه خود را عریان کرد.

فردای کودتا : «چند اوباشگردست به آشوب زدند و اموال عمومی را تخریب کردند و مردم را کتک زدند.»

۲۵ خرداد: مردم فریاد برآوردند: « تو این همه هیاهو رسانه ملی کو؟» صداوسیما: سکوت
۲۶ خرداد مردم در اعتراضی میلیونی به کشتار ۲۵ خرداد مقابل صداوسیما سکوت کردند صداوسیما سناریویی نوشت خود خواسته:

«هزاران هوادار دو کاندیدا در میدان ونک همدیگر را در آغوش کشیدند و پرچم هایشان را با هم عوض کردند و سرود همبستگی خواندند»

برعکس خواندن هم برای ما عادتی شده!

آن شب صدها نفر زخمی شدند، از تعداد کشته ها خبری در دست نیست شاهدان عینی گویی تا چند شب نتوانستند چشم بر هم گزارند.

سکوت سیما خیلی طولانی نشد و با همان شیوه نخ نما شده اعتراف گیری وارد صحنه شد. انگار تازه دریافته بودند که مردم خیابان با آن دوربین های چند مگاپیکسل موبایل گوی سبقت را در عرصه خبرنگاری و تهیه خبر از آن ها

متوقف کردن یورش نیروهای نظامی حکومت عراق دست به اقدام فوری به زدند.

لازم به ذکر است این اقدام دولت عراق تنها ساعاتی پس از آن صورت گرفت که در نامه ای رسمی مریم رجوی از باطگشت مشروط ساکنین اشرف به ایران خبر داده بود.

مریم رجوی، روز یکشنبه ۴ مرداد (۲۶ ژوئیه) با انتشار بیانیه ای در رم، چند شرط برای بازگشت ساکنان اردوگاه اشرف به ایران تعیین کرده بود.

به گزارش بی بی سی بر اساس بیانیه خانم رجوی، چنانچه حکومت ایران در «نامه ای رسمی» خطاب به [سازمان] ملل متحد، صلیب سرخ بین المللی و دولت های آمریکا و عراق، متعهد شود که اعضای سازمان مجاهدین خلق در صورت بازگشت به ایران «از دستگیری و تعقیب و شکنجه و اعدام و هرگونه پیگرد و پرونده سازی قضایی مصون هستند و از آزادی بیان برخوردارند»، ساکنان اردوگاه اشرف به ایران بازخواهند گشت.

خانم رجوی نوشته است که تعهد ایران باید توسط چهار مرجع یاد شده «تأیید و تضمین» و به ساکنان اردوگاه اشرف ابلاغ شود.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت در مقدمه بیانیه خانم رجوی نوشته است که مفاد این بیانیه ۱۰ روز پیش در اردوگاه اشرف به اطلاع مقام های آمریکایی و عراقی رسیده است.

مقامات دولت عراق از زمان به عهده گرفتن مسئولیت اردوگاه اشرف در اواخر تابستان سال ۲۰۰۸ تا کنون بارها اعلام کرده اند که ساکنان این اردوگاه باید خاک عراق را ترک کنند.

اردوگاه اشرف در شرق استان دیاله عراق در نزدیکی مرز ایران واقع است و به گفته مقامات عراقی بیش از ۳۴۰۰ تن از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران در آن ساکن هستند. خانم رجوی در بیانیه خود اعلام کرده است که اعضای سازمان مجاهدین خلق که در اردوگاه اشرف



سکونت دارند، حاضرند با شرط های یاد شده، گروه گروه به ایران باز گردند؛ اما فاصله اعزام آنها باید طوری باشد که پابندی حکومت ایران به تعهدهایش در مورد گروه اول آزمایش شده باشد.

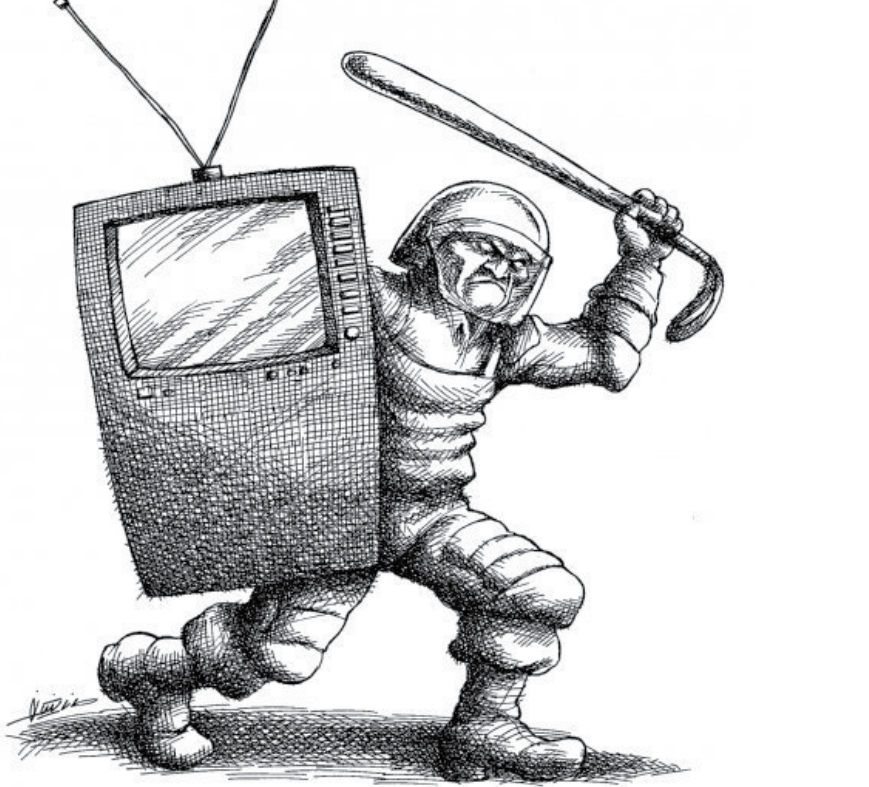
او از دولت عراق خواسته است که فورا به ساکنان اردوگاه اشرف اجازه دسترسی به وکلایشان را بدهد و کتبا اعلام کند که آنها اجازه فروش اموال غیرمنقول و همراه بردن اموال منقول خود را خواهند داشت.

خانم رجوی همچنین نوشته است که کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد باید «پناهندگی افرادی را که داوطلب بازگشت به ایران نیستند بپذیرد و ترتیبات انتقال آنها به کشور ثالث را بدهد».

سازمان مجاهدین خلق از زخمی شدن سیصد و هشتاد و پنج نفر از ساکنین اشرف و نیز ربوده شدن تعدادی توسط نیروهای عراقی خبر می دهد.

Mana Neyestani

Iran



تلویزیونی این روزها با حضور نمایندگان فراکسیون اقلیت مجلس تنوری شده، صدای معترضین انگار تنها صدای فراکسیون اقلیت مجلس است همین که انتقادی به دولت می شود دو یا سه نماینده اصولگرا پشت خط می آیند، بحث می کنند و البته به این معترضین رسمی که نتیجه کودتا را پذیرفته اند احترام هم می گذارند.

اما گفتگوهای سیما این روزها شکل دیگری یافته است. شاید نتوان این موضع را عقب نشینی خواند اما صدا و سیما صدای «تو این همه هیاهو رسانه ملی کو» مردم را شنیده، آن ها پذیرفته اند که با یک اقلیت ۱۴ میلیونی مواجه اند که البته کم هم نیستند!!! خس و خاشاک هم نیستند!!!! این اقلیت اعتراض داشت یک عده سوءاستفاده کردند این اتفاقا نشانه رشد جمهوری اسلامی است و ابدا بحرانی در کار نیست.» اصولگرایان منتقد این روزها بازار گرمی در سیما دارند از این منبر به آن منبر. صحبت از آزادی و قانون و مردمسالاری بیش از اسلام و خط امام مطرح است. ولایت فقیه را آنتی دیکتاتوری می دانند که مشروعیت خود را از مردم کسب می کند. البته به شکلی خزنده گفتگوها و مصاحبه ها را به سمتی پیش می برند که القا کنند همه چیز پایان یافته و راجع به دولت دهم باید سخن راند. ماموریت جدید تنها مطرح شدن چیزی به نام دولت دهم است حال هراندازه می خواهد منتقد و مخالف داشته باشد. بلاخره شام عروسی را باید خورد و به خانه برگشت.

قصد نتیجه گیری ندارم این درو دیوار زدن ها یک معنا بیشتر ندارد تجاوزگر می خواهد از تجاوز دیده رضایت بگیرد یا دهانش را هر طور شده ببندد. این که چه سرانجامی در انتظار تجاوزگر است را خیابان ها به ما نشان خواهند داد.

## بند ۲۰۹ اوین از زبان یک زندانی

بند ۲۰۹ اوین ، بند مخصوص زندانیان سیاسی ، یکی از مخوف ترین زندان های جهان است که در طول سی حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی قربانیان فراوانی گرفته است. چه بسیار زندانیانی که از این بند به مسلخ برده شدند و آنان که از این بند جان به در بردند آثار روحی و روانی مخرب این تجربه برای همیشه بر ذهن آنان نقش بسته است. دیوارهای سلول های آن ، مملو از دیوار نوشته های زندانیان از هر سنخ و هر عقیده ای است ، اما همه ی آنان در یک سرنوشت مشترک اند ، سرنوشت کسانی که نخواستند به وضعیت موجود تن دهند.

اولین نکته در مورد بند ۲۰۹ اوین ، این است که زندانیان به جز سلول انفرادی خود چیزی از این زندان نمی بینند و در تمامی مدت حتی با رفتن به دستشویی و استحمام نیز با چشم بند انتقال داده می شوند. بنابراین این زندان به نقطه ای اسرار آمیز مبدل شده است که هر از گاهی صدای ضجه و فریاد از سر شکنجه و استیصال از میان در و دیوار آن به گوش می رسد. به همین دلیل این بند برای ساکنین نگون بختش همیشه بزرگ تر از آنچه که هست به نظر می آید . اما در واقع این بند شامل حدود هشت سالن و در مجموع حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ سلول انفرادی است و ظرفیت آن در حالت معمولی سیصد نفر را در خود جای می دهد ، اما واقعیت این است که در بسیاری از مواقع ، شمار بسیاری از زندانیان در سلول های کوچک جای داده شدند و به همین راحتی ظرفیت زندان را افزایش می دهند!

دو سالن ابتدایی آن مخصوص زنان و بقیه به زندانیان مرد تعلق دارد ، در مقابل هر سالن یک دوربین نصب شده و صندلی و میزی قرار دارد که نگهبان هر سالن پشت آن می نشیند و مسئول انتقال زندانیان به دستشویی ، حمام و یا اتاق بازجویی و شکنجه است. اما برخی از سلول ها را با برداشتن دیوار حائل بین دو سلول بزرگتر کرده اند . در انتهای هر سالن دستشویی و حمام به صورت مشترک وجود دارد و زندانیان هر سالن برای رفع نیاز خود به آنجا می روند. نوبت دستشویی سه بار در طول روز است و حمام و هواخوری دو بار در هفته.( امکان هواخوری منوط به اجازه ی بازجو است ) سلول های سالن آخر کوچکتر

است اما حمام و دستشویی در داخل سلول قرار دارد. این امر تحمل سلول را برای زندانی دشوارتر می سازد چون هیچگاه از سلول کوچک خود حتی برای لحظه ای بیرون نمی رود.

سلول های انفرادی در این بند بسیار کوچک و به زحمت از شش متر مربع تجاوز می کند. پنجره های بسیار کوچک که با نرده ها و صفحه ی فلزی مشبک در بالای هر سلول ، امکان مشاهده بیرون و اندک نور ممکن را هم از بین برده است. چراغ های سلول همیشه روشن است و چون در دیوار کار گذاشته شده اند ، سلول را بسیار نامناسب و دلگیر می سازد.

انتقال هر نوع اطلاعاتی از بیرون ، حتی زمان و تاریخ برای زندانی ممنوع است. رفتار نگاهبانان بسیار تند و توهین آمیز است و در برخی مواقع حتی آنها اختیار کتک زدن زندانی را نیز دارند و گاهی در شکنجه در اتاق هایی که به نام اتاق فنی معروف است به بازجویان کمک می کنند. تمامی رفتارهای شما را در برگه ای مخصوص ثبت کرده و آنرا به بازجوی مخصوص شما گزارش می کنند.

این سلول های انفرادی ارتباط شما را با دنیا قطع می کنند و شما آنقدر این سلول ها در انزوای دیوانه کننده ی آن نگاه داشته می شوید که تمامی امیدها و نیروی مقاومت شما از بین برود. اهمیتی ندارد که این مدت چقدر به طول خواهد انجامید. سلول های انفرادی مهمترین حربه برای شکستن مقاومت زندانیان سیاسی و تن دادن به اعترافات تحمیلی و اتهامات دروغین از سوی بازجویان است ، اما در عین حال شکنجه در اتاق های سفید رنگ بازجویی نیز بخشی از جریان عادی بازجویی محسوب می شود. هر قدر که از مدت اقامت زندانی در سلول ها می گذرد ، تحمل سلول برای او سخت تر می شود ، تا حدی که وی ترجیح می دهد برای شکنجه از سلول خارج شود اما حداقل مدتی

است که خود را بازمی یابد، مردم می‌شود. خشونت هم در خودش بامعنا نیست، مفهومی ازلی و مجرد نیست. معنایش را دلیل آن در شرایط خاص تعیین می‌کند. جرتقیل برای اعدام جوانان انقلابی در سال ۶۱ را مردم در دفاع از خود در برابر ارتش مسلح شاه در ۵۷ ابداع نکردند. خشونت پرستان، عده‌ای معلود، برای حفظ قدرت دولتی، به این فکر بکر افتادند. آنهم دیگر نامش خشونت نبود، شقاوت بیمار بود.

۲. فرقه‌ی ایدئولوژیک دیگری، از فرط جزم‌اندیشی، با داعیه‌ی دانستن همه حقیقت، از چند جلد کتابچه مندرس دریاب اقتصاد آزاد و در نگوهش توتالیتریسم، که پنجاه سال



را در بیرون از سلول بگذرانند و یا با کسی حتی اگر آن فرد بازجو باشد ، صحبت کند. زندانی بعد از گذشت دو یا سه ماه در این سلول ها ، خواب و خوراک منظم خود را از دست می دهد. اعصاب غذا و خودکشی به عنوان تنها راه نشان دادن اعتراض ، امری عادی و مرسوم است. به همین دلایل ، مواد غذایی در ظرف های پلاستیکی به زندانی داده می شود تا امکان خودکشی از او سلب شود. لامپ ها را نیز برای جلوگیری از خودکشی یا توری فلزی پوشانده شده اند. در مدت اقامت من در بند ۲۰۹ اوین شاهد اقدام به خودکشی دو نفر بوده ام. اولی با نخ های به هم تابیده دور پتو ، برای خود طناب دار درست کرده بود و دومی توانسته بود توری لامپ را کنار بزند و رگ دست خود را با آن ببرد. متأسفانه یا خوشبختانه ، هر دو زندانی از مرگ نجات یافتند. این اتفاقات تنها آنچه‌یزی بود که بازجویان برای من تعریف کرده بودند تا من را پیشاپیش از فکر مقاومت بازدارند.

باید دانست که هر اتفاقی برای زندانیان در بند ۲۰۹ اوین ، امکان پذیر است چون براساس منطق این زندان ، زندانی به بازجوی خود تعلق دارد و بازجو درست مانند یک ارباب ، صاحب جان زندانی است و هر تصمیمی که بخواهد می تواند در مورد او اجرا کند. می تواند این بند را برای وی به بهشت یا جهنم تبدیل کند. هر درخواست زندانی ، هرگونه امکاناتی که در اختیار او قرار داده می شود منوط به اجازه ی بازجوست.دلیل اعطای این اختیار تام به بازجو ، افزایش قدرت او برای اعتراف گرفتن است. زندانی هم توسط بازجویان شکنجه می شود و هم تنها امیدش به آنان است. این موقعیت سبب می شود که زندانی توان مقاومت در مقابل تهدید و تطمیع های بازجویان را از دست بدهد.

پیش رونقی داشته‌اند، تند تند رونویسی می‌کند. در خیال اینان آزادی بیان و اندیشه امری ست جدا از حق آموزش رایگان، مسکن و بهداشت مناسب برای میلیون‌ها انسان در قرن بیست و یکم. در خیال اینان بدون مطالبه عدالت اجتماعی، بدون آزادی تشکل‌های مردمی، بدون نظارت بر کار دولت و توزیع عادلانه‌ی ثروت حاصل از کار مردمان، می‌توان در ایران آزادی بیان و اندیشه داشت. در کدام افسانه چنین چیزی را دیده‌اند؟ اینان همیشه از غرب و اروپا می‌گویند، اما هرگز این اسم‌ها برای‌شان جایی روی نقشه نیست، یک جامعه نیست. در خیابان، پشت به تلاش مردم در همان سرزمین‌ها، به ویتترین‌ها خیره شده‌اند. ویتترین دکان‌هایی که عقل مدرن، قداست منفعت مادی و هزاران



کالای بی مشتری در همان غرب، را با تخفیف ویژه به جهان سوم‌ی‌ها می‌فروشد. این فرقه‌ی ایدئولوژیک درد مردم در خیابان را ندارد. به گمانش مدرنیته یک سری مناسک و اعتقادات دینی یکدست است و نمی‌داند که هم انقلاب فرانسه و هم انقلاب آمریکا، بخشی جدانشدنی از آن‌ی‌ست که کمی گنگ مدرنیته می‌نامد. این ایدئولوژی و پیروان این فرقه، تاریخ را وارونه می‌خوانند. نمی‌دانند که اگر رفتار سرمایه در اروپا متعارف تر است، سببش دهه‌ها مبارزه‌ی مردم، تشکل کارگری، ایستادگی و قوه‌ی ابتکار کارگران و فقیران آن جوامع بوده است. همان سرمایه در کارخانه‌اش در چین رفتار دیگری دارد. اگر گمان کنیم که با اقتصاد نولیبرال و خصوصی‌سازی ثروت عمومی به آزادی میرسیم، باز بیهوده سر در راه یک ایدئولوژی گذاشته ایم. در نبود و یا ضعف نهادهای مستقل مردمی و با میلیون‌ها انسان محروم نگاه داشته شده، این روایت‌ها، با یا بی نقد توتالیتریسم، بیت آخرش همانی ست که از آن رویگردانیم، دیکتاتوری خودی‌ها. دل‌بستن به خصوصی سازی، در عمل یعنی قدرت‌گیری سرمایه مالی. سرمایه مالی ای که هم اکنون نیز در ایران وزنی غیر متعارف دارد. این سرمایه مالی در دوران گردش رو به شتاب سرمایه در جهان، کم ترین رغبتی به ساکن کردن سرمایه برای تولید در ایران یا حتی انباشت سودش در ایران نخواهد داشت، مگر آنکه دولت امنیت بالایی را تامین کند. تامین امنیت یعنی کسی جایی اعتصاب نکند، شعری که باعث تشویش افکار عمومی شود نسرایند، قانونی برای حمایت از مردم وضع نکنند، به فقیران هم زیاد آموزش ندهند و با تئاتر و فرهنگ هم آشنایشان نکنند که توقع‌شان زیاد شود، تا من سودم را ببرم. تعبیر چنین خوابی در ایران همین فلاکت امروزی‌ست.

در دنیای معاصر، دوران این ایدئولوژی‌ها به سر آمده است. ایدئولوژی گفتاری‌ست ملالت‌بار که انگیزه ی پرسیدن را از ما می‌گیرد.

۳. از مردم شهر بپرسید چرا در خیابانند. بسیاری خواهند گفت که کارد به استخوان، جان به لب‌شان رسیده است، از ستم، دروغ و چپاول ثروت مردم بیزارند و آینده ای روشن پیش روی نمی‌بینند. خواهند گفت رهیدن از فقر، از تحقیر، رویای هر روزشان است. اگر از زنان بپرسید چه می‌خواهند، شاید خاموش زنی بی‌کس نشسته بر نیمکتی در راهروی دادسرا را نشان‌تان دهند، یا چهره‌ی خونین دختر جوانی در خیابان کارگر را. و سرانجام، اگر از کودکی خردسال، در هرجای ایران بپرسید که آینده یعنی چه، خواهد گفت آینده همین فرداست.

پیش‌تر، تنها چند هفته‌ای پیش‌تر، همین فردا چگونه جایی بود؟ عروسی نافرخته‌ی چاقوکشان و دعانویسان، آن عروسی خوبان، کمیته‌های انقلاب ۵۷ را چنان فرسود که حتی یاد همبستگی، عدالت‌خواهی و تشکل از خاطر همگان رخت برسته بود. چاقوکشان سردار بودند. دعانویسان کتاب قانون می نوشتند و هفتاد میلیون بر سر یک بشکه نفت نیمه خالی نشسته بودند. حتی قلب دنیای بی قلب هم در این خاک بازایستاده بود.

فردا جایی بود که در آن کودک با ترس بزرگ می‌شد، دریک سانحه‌ی ساده و با یک بیماری پیش و پا افتاده سرنوشتش رقم می‌خورد. اگر شانس می آورد و در اعتیاد نمی سوخت، باز ممکن بود که مرد خودباخته ای، از جنس سیصد سال خشکسالی روستاهای خراسان، در گوشش افیون مرگ را پیچ پیچ کند: فردا، وضو بگیر، بز، بکش و کسی شو!
۴. همین فردا چه میتواند بشود؟

پدرومادری که جان به لب‌شان رسیده، ، به سازمان‌دهی مطالبات‌شان در محله و مدرسه، در کارخانه و بیمارستان، همت می‌کنند. با مردم و از مردم می‌شوند. و چون این فردا، دیروز این جمهوری نمی تواند باشد، چون این فردا را دست سرد هیچ پیشوایی رقم نمی‌زند، پس عقل مردم راه خود را جدا می‌کند، آرام، شهید به شهید، راه به راه تا از امروز بی آینده‌مان عبور کنیم. و عبور می کنیم. تمدن ما در اشتراک منافع همگان است برای رفاه و امکان ترقی همه‌ی مردم.

کمونیست‌ها حرف شان همین است. می‌گویند که ما حقارت را بر نمی‌تاییم. می‌گویند بی‌عدالتی اجتماعی و بند و زندان و جلاذ را درخور مردمی متمدن نمی‌دانیم. برابری و حق اعمال نظر همه‌ی مردم را هم در حرف هم در عمل می‌خواهند. با ایدئولوژی‌های جهان‌سومی برای زیبا جلوه دادن زشتی‌ها و کاستی‌های جامعه سخت بیگانه‌اند و به تکوین شعور اجتماعی، به حقیقت نهفته در شهادت مبارزان آزادی وفامند. کمونیست‌ها جامعه‌ی تک‌رنگ نمی خواهند، آزادی و تمدن حق تک تک آدم‌ها، از هر قوم و کیش و رنگی ست و تک تک آدم‌ها تنها زمانی می توانند از حق خود دفاع کنند که از هم جدا نباشند.

کمونیست‌ها، دنباله روی ایدئولوژی وکلید داران همه‌ی حقیقت نیستند، فرقه‌ی مذهبی یا خلعت فاخری بر دوش قدرت پرستانی جدید نیستند. بی‌هیاهو، در همه‌جا پستی‌بانان تشکل مردمند. زمان با آنان است، مرام‌شان در فکرِ کودکان همین فردا.

## تابستان ۸۸

ما دوازده نفر بودیم، نه مرد و سه زن. در دو صف، مردانه و زنانه، دست روی شانه ها ی هم پشت دری سیاه ایستاده بودیم. پشت در چون حمام گرم و نمناک بود. ما دوازده نفر همگی همدیگر را می شناختیم، زیرا از یک شهر، از یک زندان آمده بودیم. همگی با هم بعد از زندان، از مرز پاکستان گریخته بودیم. همگی با هم در شهر کوتهه با انقلاب ایدئولوژیک می خواستیم به مسعود برسیم. هشت نفر از ما به مسعود رسیدند و از کوتهه به عراق رفتند. تنها من و رضا همراه با شهربانو و فاطمی از پل انقلاب مریم و مسعود افتادیم و بعد از کراچی رهسپار هلند و سوئد شدیم.

در صف اول مریم و فاطمه همراه با طاهره که از کمپ اشرف آمده بود، خیره و مات ایستاده بودند. در صف دوم جمال و علی بودند که در عملیات فروغ جاویدان جان باخته بودند.

کاظم بود که در کردستان عراق به دست \* ها افتاد و قطعه قطعه شد. محمود بود که از عراق عازم استانبول شد و بعد در آنجا خود را کشت. حسین و محمد بودند که از کمپ اشرف آمده بودند. جواد بود که ابتدا از عراق به هلند می آید و بعد از چند ماه پریشانحال از هلند به ایران بر می گردد و در مشهد به دست سربازان گمنام خامنه ای ربوده و به قتل می رسد.

من که دستم روی شانه ی رضا بود، باورم نمی شد که چگونه ما از چهار گوشه ی جهان اینجا به صف ایستاده ایم.

چند دقیقه با سکوتی سنگین و تلخ سپری شد، سپس آخوندی که عمامه ای سرخ دور سرش بسته بود و شکل میرغضب ها بود، آمد و با اشاره دست فریاد زد: «داخل شوید.» صدایش شبیه صدای دری بود که باز کرده بود. هر دوازده نفر دست روی شانه همدیگر واردشدیم.

# بحران رژیم ایران و جنبش مردمی

بابک کیا

ترجمه سیمین مسگری

بخش سوم و پایانی

آنتی امپریالیسمی از ابله ها!

با مطرود شدن سمبلها و ایدئولو ژپها در ابعاد گسترده سیاسی و اجتماعی، اکنون جمهوری اسلامی به وسیله اعمال خشونت به حیات خود ادامه می دهد. واقعیت این است که تظاهرات هفته های اخیر شاهدهی بر این مدعاست که خوف انتقاد از کلیت ر ژیم فرو ریخته است. با توجه به بسج گسترده مردمی، خامنه ای و احمدی نژاد سعی در تحریک حس وطن پرستی ایرانی ها را دارند. باند حاکم با تقبیح دسیسه های خارجیان، سعی در ایزوله کردن تظاهرات کنندگان و آزار گذاشتن دستهای خود برای اعمال فشار کورکورانه بر آنان به نام دفاع از میهن را دارد. البته ما نباید فریب بخوریم چرا که قدرتهای امپریالیستی مذهباست به دنبال ثروتهای کشور هستند. اگر آنها توان واکنش و انتصاب ر ژیمی مناسب تر و هم سوتر با علاقه مندی هایشان را داشته باشند، حتماً این کار را خواهند کرد و در حال حاضر هیچ قدرت جهانگشایی تصمیمی بر قطع رابطه دیپلماتیک با جمهوری اسلامی را ندارد و دستهای رابطه سیاسی اوباما به سوی دولتمردان ایران کماکان دراز است.

از این روی، این بهترین طریق مقابله با پرو ژه امپریالیستها عدم حمایت از احمدی نژاد و شرکاء و ایجاد جنبش جهانی همبستگی با مردم ایران است. بسیار بی معنی خواهد بود که بحران کنونی شروع شده در ایران را توطئه امپریالیستی تحلیل کنیم و یا آن را به سبب اعتراض به تقلب انتخاباتی، مدافع فراقسیون حامی امپریالیسم که تا حد دفاع از فشارهای موجود پیش میروند، بدانیم. اگر مردم ایران هرگونه دخالت امپریالیسم را طرد می کند همانگونه هم هیچ علاقه ای به ر ژیمی واپسگرا و وحشی و فاسد ندارد. آنهادلیل کافی برای حضور در خیابانها را دارند. جوانان، زنان و کارگران مبارزه خود را برای برابری، حقوق اجتماعی و حقوق دموکراتیک پایان نخواهند داد.

هم سو با موضعی که فعالان چپ ایران گرفته اند، حمایت از جنبش های آزادی بخش مردمی و مشخص کردن مبداء حرکت مبارزین، بدون حمایت الزامی از فراقسیون خاصی، لازم به نظر می رسد. برخی از چپ های جهانی اینطور وانمود می کنند که میلیونها نفر(سه میلیون در تظاهرات ۳ جون در خیابانهای تهران) که با تتهای خود با جوخه ضد شورش و دیگر قاتلان ر رژیم مواجه شدند، تحریک شده از جانب آمریکا، انگلیس و بریتانیا هستند. این تئوری دسیسه، ریشه واقعی بحران کنونی را که بیش از هر چیز بیانگر فاکتور های داخلی است، نادیده می گیرد. آنها همینطور هیچ توجهی به شرایط سیاسی که در آن دیکتاتوری موجود فعالیت سازمانهای سیاسی و سندیکا ها را ممنوع اعلام کرده است نمی کنند.

این نظرگاهها وام گرفته از بینشی است که در طول زمان زیان بزرگی را به جنبشهای کارگری وارد ساخته است. این تئوری که« دشمن دشمن من دوست من است» بخشی

داخل که شدیم، پنداشتیم که سه نفر پشت میز نشسته اند اما بعد متوجه شدیم که به جای آن سه نفر سه عکس از خامنه ای روی سه صندلی گذاشته اند.

میر غضب همچنانکه ریشش را با انگشت هایش می خاراند، فریاد کشید ” رهبر! این دوازده نفر از آنسوی مرزها آمده اند، پناهنده بوده اند و می گویند که توبه کرده ایم.“ عکس ها هر سه با هم دهان گشودند و فریاد زدند ” حکم، حکم امام!“

میرغضب آمد کنار در خروجی سالن، باد در گلو انداخت و گفت“ خارج شوید.“ ما دست ها را دوباره روی شانه های هم گذاشتیم و مبهوت از سالن وارد یک دشت شدیم. شب بود و نورافکن ها همه جا را روشن کرده بود. دشت پر از صف های کوتاه و بلند از مرد و زن بود. از وحشت شانه ی رضا را فشار دادم. رضا گفت ” همگی از خارج از ایران برگشته اند.“ پرسیدم که ما کی و چگونه آمده ایم اینجا؟ گفت ”نمی دانم اما آمده ایم.“ ناگهان از بلندگو ها صدایی مهیب گوش ها را لرزاند ” این طناب را بر گردن نهید تا رستگار شوید.“ همه به آسمان نگاه کردیم و دیدیم که هزاران طناب آرام آرام پایین می آید.

بلندگو ها دوباره به صدا آمدند و این بار صدای خمینی بود که حکم اعدام همه را صادر می کرد. حکم همان حکم مرگبار تابستان ۶۷ در مورد کشتار زندانیان سیاسی بود.

من که می لرزیدم، آهسته به رضا گفتم ”الان که تابستان ۱۳۸۸ است، چرا دیگر حکم تابستان ۱۳۶۷؟“ رضا سر را به نشانه ی نمی دانم تکان داد و بعد به محمود اشاره کرد و گفت ”نگاه کن، انگار از این روز ها خبر داشته که در ترکیه خود را جلوی ماشین می اندازد و می کشد.“

به محمود که نگاه کردم، دیدم که دست هایش را به طرف طناب دراز کرده است و زیر لب شعری را تکرار می کند که به گوشم آشنا می آمد“ آدم که می میرد، دیگر نمی میرد.“

<b>زبان سرخ تو</b> <p><b>عباس سماکار</b></p> <p>برای بچه های خیابان</p>	
<p>احتمالاً باید همین حرف ها را زده باشی که این طور باد در گوش هایت می پیچد و از درد و سوزِ باطوم و گاز اشک آور و شکنجه بی تابی</p>	
<p><b>باید همین باشد و الی توهم می توانستی از پیچک ها و ترانه ها برای پسری که دوست داری دسته گل بسازی</b></p>	
<p><b>علفزار تنت پر از بوی اسب سرکشی ست که به تاخت در پرتو خورشید شهنگام از تو دور می شود</b></p>	
<p><b>و ماه ماه</b></p> <p><b>ماه ی که که همیشه دوستش داشته ای</b></p> <p><b>لبخند می زند و مثل مادرت</b></p> <p><b>نگاهت می کند</b></p> <p><b># تمام ماجرا همین است</b></p>	
<p><b>زبان سرخت پرچم سبزت را بر باد داده است و تنت آتش و لاش است</b></p>	
<p><b>اینک اسب سرکش جانت که در پرتو ماه به تاخت از تو دور می شود</b></p>	



خود بر ضد مردم فلسطین را توجیه می کند. تأمین مالی یا سازماندهی مبارزات فلسطینی ها برای داعیه ضد امپریالیسمی و ضد صهیونیسمی داشتن کافی نیست چرا که در این صورت کشورهای پادشاهی خلیج و ر ژیمهای فاسد عرب نیز در این گروه قرار خواهند گرفت.

آنتی امپریالیستی چون «جیمس پتراس» اینطور عنوان می کند که«نو محافظه کاران، محافظه کاران آزادی خواه و تروتسکیستها در دنباله روی از تظاهرات کنندگان اپوزسیون، به عنوان پاسداران زود هنگام یک انقلاب آزادی خواهانه در کنار صهیونیستها قرار می گیرند.» بدون اینکه هیچ اشاره ای به تضادها در کار در ایران، یا حق و خواست های دموکراسی خواهی و حقوق اجتماعی و خواست برابری داشته باشد. پتراس و بسیاری دیگر به طرز عجیب کورکورانه به دام احمدی نژاد افتاده اند.

تأکید دیگر بر این گیجی و سراسیمگی، نظرات حمایت گرانه «هوگو چاوز» از احمدی نژاداست که انعکاس دهنده استراتژی برای بوجود آوردن رابطه از قدرت مبتنی بر بدبینی سیاسی است تا بسیج مردمی.این در واقع انعکاس دهنده یک درک کوتاه بینانه است که کنترل قیمت به مانند یک سلاح استراتژیک برای استحکام موقعیت و پیروزی در ارتباط با قدرتهای امپریالیستی است. درحالی که تنها راه جدی و مترقی، در گسترش بسیج عمومی، اجتماعی و دموکراتیک قرار دارد.

همانطور که می دانیم، امپریالیسم به صورت حساب شده خود را در کنار مردم مبارز قرار داده است. مبارزات ضد امپریالیستی ما نمی تواند جدا از مبارزات ما برای حقوق اجتماعی، استقلال مردم و مبارزه علیه همه اشکال سرکوب و بهره کشی باشد. سیاست واقع گرایانه و اتهامات انتخاباتی نباید فرم دهنده بخشی از تحلیل و مبارزه ما باشد. اینها سلاحهای بورژوازی است. در این ارتباط ما می بایست ضمن ستایش از امضاهای درخواست بزرگان روشن فکر چپی چون دانیل بن سعید، نوام چامسکی و آلن باديو، از مبارزات مردم ایران بر ضد دیکتاتوری، بدون هیچ چراغ سبزی به قدرتهای امپریالیستی حمایت کنیم. مردم ایران نیایستی ایزوله و طرد شوند. آنها به همبستگی ما نیاز دارند!

## تحصنِ سه روزه یِ لندن

خیزش و جنبش مردم ایران که به شکل های مختلف از ابتدای روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی آغاز گردیده است پس از تقلب در انتخابات غیر آزاد کاندیدای های خود رژیم برای رییس جمهوری، وارد مرحله ی پیچیده و حساسی شده است. رخداد بزرگی که با برخوردهای متفاوتی رو به رو است:

جنبشی که رژیم سرمایه و سرکوب اسلامی با همه ی توان بر آن می تازد، تحقیرش می کند، وابسته به دولت های خارجی و بیگانه اش می خواند و به خاک و خوش می کشد.

جنبشی که شرکای دیروز «شرکت سهامی جمهوری اسلامی» با ادعای پیروزی بررقیب، برای کسب سرگردگی اش می کوشند، قیای سبز خویش را بر او می پوشانند تا نخست از « تبار انقلاب اسلامی» قلمدادش کنند و آن گاه رؤیای باز گشت و احیای دهه ی خونین شصت انقلاب را تحقق بخشند! انقلابی که بوده است و دیگر نیست.

جنبشی که گروهی آن را تا سطح جنگ دو جناح بر سر قدرت فرو می کاهند تا آن را نفی و انکار کنند و دسته ای آن را تا سطح یک انقلاب بر می کنند و در رؤیا ی خود، پیشاپیش آن به سوی «دنیای بهتر» در حرکت اند!

در حالی که این جنبش عمومی، با وجود کمبودها و دشواری ها و موانع بر سر راهش، خود ترجمان خویش است. بدنه ی آن اعتراض را از «شاخه ها» به «ریشه» می کشاند و با طرح شعار «مرگ بر دیکتاتور»، «خامنه ای حیا کن سلطنت رها کن» و «موسوی، احمدی بهانه است جمهوری اسلامی نشانه است» ماهیت ساختار شکنانه اش را آشکارا فریاد می کند و راه به آینده را می گشاید. حمایت و تقویت این صدا و رساندنش به گوش و آگاهی افکارعمومی جهان، هدف تحصن سه روزه ی لندن بود.

این تحصن بنا بر فراخوان «حمایت بین المللی از مبارزات کارگران در ایران»، « سازمان زنان هشت مارس (ایران – افغانستان) – انگلستان» و « جنبش همبستگی با مبارزات در ایران» به مدت سه روز از ساعت پنج بعد از ظهر جمعه بیست و چهارم تا پنج بعد از ظهر یکشنبه بیست و ششم جولای در میدان ترافالگار لندن، مقابل نشنال گالری، برگزارشد و هماهنگی، هم سویی و همزمانی آن با «اعتصاب غذا ی ونکور و برلین» و هم چنین دریافت پیام های حمایتی از سازمان ها، گروه ها و احزاب سیاسی و شرکت مستقیم و فعال نیروهای چپ و آزادی خواه مقیم لندن ابعاد گسترده ای به خود گرفت و اذهان هزاران نفر را متوجه مبارزات مردم در ایران ساخت.

این تحصن که «Solidarity with Iranian Movements» (همبستگی با مبارزات مردم در ایران) نام داشت با تصاویری از جنایت ها ی رژیم، طرح خواسته های مردم و مبارزه ی بی وقفه آنان در راه خواست های شان، با پخش صداها اعلامیه و مقاله ی توضیحی کوشید با هزارها بیننده و بازدید کننده به گفتگو و روشنگری بپردازد. اجرای دو نمایش خیابانی در چند نوبت بسیار مورد استقبال قرار گرفت و توانست تماشاگران را با تبیض جنسیتی در همه ی عرصه ها و خشونت علیه زنان در ایران و همچنین مبارزه آنان علیه وضع موجود آشنا سازد و حمایتشان را جلب کند .

این تحصن می خواست وتوانست از راه گفتگو و ارائه ی مدارک، اطلاعات دقیق و مستند از مبارزه ی سی ساله ی دانشجویان، دانش آموزان، زنان، کارگران و کارمندان، ملیت ها و روشنفکران علیه جنایات و نقض آشکار حقوق اولیه و دموکراتیک انسان ایرانی را در معرض دید و داوری دیدار کنندگان بگذارد؛ کارنامه ی غارت و ویران سازی بنیان های اقتصاد، فرهنگ و اخلاق جامعه، گسترش فقر، فحشا و اعتیاد و تشدید ستم و استثمار، سرکوب مبارزات و کشتار در خیابان ها و زندان ها و صدها جنایت دیگر رژیم جمهوری اسلامی در ایران را در مقابل دیدگان و اذهان هزاران نفر بگشاید و گشود.

از دیگر برنامه های تحصن جمع آوری صداها امضا، برای محکوم کردن سیاست های «جمهوری اسلامی» در برخورد با اعتراضات و مبارزات مردم از آغاز تا کنون و تأکید بر اجرای سریع خواسته های زیر بود.

- توقف سرکوب ها و دستگیری ها و آزادی سریع و بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی –عقیدتی
- دستگیری و محاکمه ی تمام مسئولین و اجرا کنندگان کشتارها از آغاز روی کار آمدن رژیم تا اکنون
- آزادی بی قید و شرطِ اندیشه، عقیده و بیان، تشکل، تظاهرات و اعتصاب.
- جدایی دین از دولت و لغو دین و مذهب رسمی کشور
- برابری زن و مرد در تمام وجوه زندگی اجتماعی و لغو حجاب اجباری.
- لغو مجازات اعدام.

ع.ا شرافی